یادداشتی از احمد سمیعی (گیلانی)

نجف دریابندری، خودساختهٔ فرهیخته

عکس: سهیلا قاجی شرق

با درگذشت نجف دریابندری، چند سال عقیم آخر عمر او پایان یافت. در این سال‌ها، او درخت میوهٔ پُرباری بود که شاخ و برگ و جلوهٔ بنائی دارد اما نه شکوفه در آن به چشم می‌خورد نه میوه‌ای به بار می‌آورد. حواس پنج‌گانه‌اش برسر جاست؛ می‌بیند، می‌شنود، می‌چشد، می‌ساود؛ فقط از سخن گفتن محروم است یا بهتر بگویم پرهیز دارد.

نجف در ایام خدمت تدرسی با ثوّت و حدّت تمام در کار بود. باصره و سامعه و ذایقه‌اش در حساسیت کم‌نظیر بود. فعال و بیدار بود. شامه‌ای تیز و ذایقه‌ای حساس داشت. دور و نزدیک، روشن و مه‌آلود را می‌دید آن‌هم نه دیدن عادی که به دیدهٔ صورتگر نهان‌بین. طعم خورنی‌ها و آشامیدنی‌ها را همچون آشیزی کارکشته بازمی‌شناخت. صدایش رسا بود و در گفتار حق کلمات را ادا می‌کرد. ظنین صدایش در فضای گسترده و فراخ می‌پیچید. حاصل کلامش این حواس در طراحی‌های او، در تصویر چهره‌ها و نشان دادن خصایص و حرکات آنها. در آشیزی، در آموختن از او کوشش، در سخن گفتن و سخن آفریدن القصه در سراسر حیات مادی و معنوی به صراحت و وضوح تمام جلوه‌گر می‌شد. نجف در بهره‌جویی از حواس پنج‌گانه سخاوتمند و از اسماک به دور بود. می‌توان گفت از این حیث مطلق انتم استفاده از این حواس به حیث شالودهٔ فرآورده‌های قلمی و رقمی وقف خود بود.

نجف دانشگاه‌دیده نبود البته بی‌دانشگاه هم نبود؛ دانشگاه او افواهِ رجال بود. از هر مرجعی در این راه بهره می‌جست. بانی مجالس درس خانگی و محفلی می‌شد. از استادانی چون محجوب و مرحوم محمدجعفر حکیمی. از شرکت‌کنندگان در دوره‌های دوستانه، از همکاران مراکز انتشاراتی و مطبوعاتی در حوزه‌های متنوع دانش و ادب و فرهنگ خوراک آن هم خوراک تازه از انبور و اجاق درآمده می‌گرفت. گیرنده و اخذکننده و همتمنده‌ای فهار بود. آنسی از ایام تعلم و تلمذ را در اخذ آنچه پسند خاطرش نبود و به کارش نمی‌آمد صرف نمی‌کرد. آنچه برمی‌گزید و می‌گرفت به میل و رغبت بود. حتّی در ترجمه، به تدرت از فرهنگ و لغت‌نامه و واژه‌نامه استفاده می‌کرد. هرگاه به اصطلاح یا واژه‌ای کلیدی برمی‌خورد که با آن آشنایی نداشت از اهلش می‌پرسید. یادم است در انتشارات فرانکلین با من تماس تلفنی گرفت و معنای لفظ فرانسهٔ «Concu» را پرسید. من یکی از معانی آن «دیرافته‌شده» - را گفتم. گفت به طالب مطلب نیمی‌خورد؛ سخن از تولد یکی از مشاهیر است در عبارت «Concu entre deux guerre» ناصر یادکامی هم دست بود. برای اطمینان پرسش را به او منتقل کردم. گفت در این عبارت به معنی «نطفه‌بسته» است و به کسانی اطلاق می‌شود که نطفه‌شان در فاصلهٔ جنگ بین‌الملل و جنگ جهانی بسته شده و متولد شده‌اند؛ اصطلاحی است رایج و شایع. و همین را به نجف منتقل کردم.

نجف، علاوه بر این مواهب، در هضم مکتسبات و استفادهٔ به‌جا و به‌موقع از آنها، حضور ذهن و استعداد شگرفی داشت. سنجیده، گزیده و درخور مقام، درست در بافت مناسب آنها را می‌نشاند. خوانده و آموختهٔ خود را تا درست هضم و ازآن خود نجفی کرد تا کار نمی‌آورد. ترجمه‌هایش همه بار روز و حتی از جهاتی ضروری روز بود و جلفا مکرر در مکرر به چاپ می‌رسید. در معرفی برخی از نویسندگان و متفکران به جامعهٔ ادبی و علمی و فرهنگی ما فضل تقدم داشت. نمونه‌هایی از آنند همینگوی، برتراند راسل، کازونو ایشی‌گورو، نویسندهٔ *نارمانده روز*.

زبانش خرّک نداشت. در مقاله‌ای با عنوان «دریابندری است و زبانش»، از آن به شرح یاد کردم که در دفتر دوم *کلکشت‌های ادبی و زبانی* بازچاپ شده و در دسترس است.

نجف می‌توان گفت همه‌چیزش را خودش انتخاب می‌کرد و انتخابش کارشناسانه بود. او نمی‌گذاشت، از این در، چیزی به او تحمیل شود. بوشاک و خوراک، حلقهٔ دوستان و همنشینان، معلمان، مصاحبان خانه و کاشانه و لوازم آن، حتی کاغذ و قطع و طرح بونی و درونی آثار چاپی خود را به‌راسه اختیار می‌کرد. فراورده‌های قلمی سرتاپا گزیده و گاه ساخته و پرداختهٔ خود او بود. این فراورده‌ها نمودار ذوق و سلیقهٔ خود او بود.

نجف، خصیصه‌ای و نادره‌ای داشت که نظیرش را پس دشوار می‌توان سراغ گرفت. متعارف این است که اهل قلم یا جزئنگر و دربند مصادیق باشند و یا طبعاً اهل تجرید و انتزاع و متمایل به عقلانی و فلسفی اندیشیدن. اما در نجف این هر دو جمع و همنشین بودند. او هم توجه تام به مصادیق و واقعیات ملموس داشت و هم به امر عقلانی و انتزاعی متمایل بود. در همهٔ مظاهر حیات معنوی خود ازجمله در نقد آثار ضوابط عقلانی را معیار سنجش و اختیار می‌ساخت.

باری، با درگذشت نجف دریابندری، جامعهٔ فکری و ذوقی، چهره‌ای شاخص و چه بسا جانشین‌ناپذیر را از دست داد. آثار بازمانده از او تنها پاره‌ای از خصایص برجسته‌اش را نشان می‌دهند نه همهٔ آنها را.

دریابندری است و زبانش

شرق: بسیاری از اهل قلم معتقدند از نقاط ضعف و قوت آثار دریابندری ساخت زبانی درخور هر اثر است. از این‌روست که احمد سمیعی (گیلانی) می‌نویسد «هنر دریابندری در زبان اوست که می‌درخشد.» زبانی که «مرجعِ جلوه‌های گوناگون دارد. از رگ سرشت است؛ ساده می‌نویسد دریابندری با «نمبازی در زبان سر خموصت دارد». و این بی‌پیرایه اما نه به‌پهای زدودن ظرایف. زنده و گویا. شفاف و خالی از ابهام و پیچیدگی. بی‌آن‌دا و اصول. در نهایت ایجاز و مبرا از حشو و زوایدِ. گاه با جانسی طنز و مطایبه. اهل طنز و مطایبه‌ای از سنخ خاص و. در هر حال. سالم و با نشاط.» احمد سمیعی (گیلانی) در مقاله‌ای که در مطلب اخیر او نیز اشاره رفت و در «فلکشت‌های ادبی و زبانی» هم آمده است، به‌تفصیل به کار دریابندری پرداخته است: از ساخت زبان ترجمه‌هایش تا نوع ارائه آثار. مقدمه‌هایش که در به‌واقع نقش داشتند و از سر رفع تکلیف نوشته نمی‌شدند و نیز از اصرار او بر معادل‌سازی که گاه به بیراهه می‌رفت و طنز و مطایبه خاص او و نیز نحوه درک او از زبان.

سمیعی (گیلانی) معتقد است در بیان دریابندری، «مفاهیم و مطالب تقیل و بفرنج، با تعبیرات آشنا و زنده سکبار و خوشکوار می‌گردند». او همچنین به آبشخور این زبان اشاره می‌کند که «هم زبانی ملاکسیک است در میان محاوره و گپ‌وگو و مصطلح و هم تعبیرهای فرنگی‌مآبانه و گاه حتی واژگون - هر آنچه مقصود را روشن‌تر و راحت‌تر برساند». این است که باید گفت، در آثار دریابندری، «به‌مقتضای مقام، گاه عالمانه و فرهیخته است گاه عامیانه و خودمانی و متعارف». اما نُوع به‌کاگیری امکانات زبان دریابندری در آثار دریابندری مختلف خود اوست: «لحن محاوره‌ای و هم تعبیرهای فرنگی‌مآبانهٔ وضع‌جعلی عمیانی صاحبه‌نوشده خودمان مناسب نیز بود. به همین دلیل تصمیم گرفتیم گفت‌وگو تا حد امکان کوتاه و موضوع، دریافت راهنمایی و تصویر باشد از یکی از عایقبالان دریابندر در ایران. در این گفت‌وگو محسن سروریان، من و عادل شفیعی، به ترتیب به‌عنوان مدیرمسئول-سردبیر و عضو هیئت تحریریه نشریه دانشجویی ترجمان حضور داشتیم. هر چند به علاقه‌مند به ادبیات و دانشجوی رشته مترجمی زبان قدمت و تاثیر گذاری اهل قلمی در ترجمان آن زمان منتشر نشد و تا ۱۰ سال بعد ماند کوشه فولدرهای فراموش‌شده یک هارد قدیمی.

مکتب نرفته‌ای ترجمه

از دریابندری پرسیدیم چرا دیگر نسل مترجمان بزرگی مثل خود او، سیدحسین بلخاری یا ابوالحسن نجفی نداریم و اینکه آیا سیستم آموزشی نقشی در این موضوع داشته یا نه. دریابندری بلافه بعد می‌دهد و تصدیق می‌کند. «من آن آدم‌ها دیگر نیستم. اما تقصیری را به گردن نظام آموزشی متوجه نمی‌کند؛ به سیستم آموزشی نمی‌زند. چون ما هیچ‌کدام محصول سیستم آموزشی نیستیم. هیچ‌کدام. بنده که اصلاً با آموزش سروکار نداشتم اِلّی حمله با راه کشف زوری می‌گوید!. آقای سیدحسینی هم همین‌طور بود و آقای ابوالحسن نجفی هم همین‌طور. من هم همین‌طور. هیچی در جبینش نبنیند ولی مترجم خوبی درمیاید.» پرسیدیم که مترجم خوب از نظرش چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد. برای پاسخ می‌دهد که «چرا. چقدر وقتم و مدت کوتاهی در دانشگاه درس هم داده‌ام؛ اجرا گفتنش. طولانی‌تر از حالت عادی است! ولی به این نتیجه رسیدیم که وقتم را نباید صرف دانش‌نوش و تا حیّ دوست...» مثل خیلی از جمله‌های دیگر، دریابندری این حرفش را هم ناتمام می‌گذارد. به‌جایش از ما سؤال می‌رسد «اگر مدرسه ترجمه هست در تهران؟» مدیرمسئول ترجمان توضیح می‌دهد که دانشگاه علامه طباطبایی همان مدرسه عالی ترجمه بیش از انقلاب است که زبان‌های مختلفی در آن آموزش داده می‌شود. پرسیدم «شما می‌پرسید که «اوروگت است و هم آن درآمده؟ آدمی که ...اصولاً هم درآمده؟» جواب منفی نفسه‌نوشه می‌دهیم و اسم چند نفر مترجم علامه‌خوانده را می‌بریم که نمی‌شناسد.

مسئله ترجمه زبان فارسی است

بحث را می‌گشاند به دانشگاه خودمان. دانشگاه برجیند. این کار را دربار به یک ساعت گفت‌وگو انجام می‌دهد. حواسش هست که بیش از هر چیز مخاطبش دانشجو است و از اهمال دانشگاه: «اینجا هم کلاس ترجمه دارید؟» جواب منفی نیست که می‌دهیم «از سرفصل‌ها و موضوع‌های درسی می‌پرسید و بعد، از کم و بیش واحدهای مربوط با زبان فارسی کلاریه می‌کند: «مسئله ترجمه مربوط به دیدبه فارسی است. درست که می‌فرمایید باید زبانی بدانی. مثل انگلیسی و فرانسه، بلکه زبان دیگر، مثلاً آلمانی ... مترجم آلمانی من نمی‌شناسم.» دریابندری خیلی جاها صحبت و سؤال را به آن کلیدِ و دیاره مترجم‌های زبان آلمانی توضیح می‌دهد. سعی می‌کنیم حرفش را قطع نکنیم و همراهی می‌کنیم. «مترجم آلمانی، یکی، دو، سه تا خوب داریم. یکی پسر آقای بهزاد. دکتر بهزاد را می‌شناختید؟ بهزاد خیلی هم عمرش کرد. ۹۳ سالش بود که فوت شد. یک پسر دارد که چارتا کتاب خوب ترجمه کرده. در انتشارات موج‌نوری خوب‌زاری. چاپ کرده. او مترجم خوبی بود در آلمانی.» استاد به فرامرز بهزاد اشاره می‌کند که کتاب‌هایی از کافکا و برشت را ترجمه کرده اما اسمی از این کتاب‌ها نمی‌برد. نام چند مترجم آلمانی مطرح را یاد می‌دیم. نمی‌شناسد یا فراموش کرده. بلافاصله خودش صحبت را برمی‌گرداند به راه و روش مترجم شدن: «به‌مرحل ترجمه کاری است که در عمل باید بسیم چه همین‌طور بود و آقای ابوالحسن نجفی و قاضی هم. نه درس خواندیم نه درس دادیم». پرسیدیم که مترجم خوب از نظرش چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد. برای پاسخ می‌دهد که «چرا. چقد وقتم و مدت کوتاهی در دانشگاه درس هم داده‌ام؛ اجرا گفتنش. طولانی‌تر از حالت عادی است! ولی به این نتیجه رسیدیم که وقتم را نباید صرف دانش‌نوش و تا حیّ دوست...» مثل خیلی از جمله‌های دیگر، دریابندری این حرفش را هم ناتمام می‌گذارد. به‌جایش از ما سؤال می‌رسد «اگر مدرسه ترجمه هست در تهران؟» مدیرمسئول ترجمان توضیح می‌دهد که دانشگاه علامه طباطبایی همان مدرسه عالی ترجمه بیش از انقلاب است که زبان‌های مختلفی در آن آموزش داده می‌شود. پرسیدم «شما می‌پرسید که «اوروگت است و هم آن درآمده؟» آدمی که ...اصولاً هم درآمده؟» جواب منفی نفسه‌نوشه می‌دهیم و اسم چند نفر مترجم علامه‌خوانده را می‌بریم که نمی‌شناسد.

مسئله ترجمه زبان فارسی است

بحث را می‌گشاند به دانشگاه خودمان. دانشگاه برجیند. این کار را دربار به یک ساعت گفت‌وگو انجام می‌دهد. حواسش هست که بیش از هر چیز مخاطبش دانشجو است و از اهمال دانشگاه: «اینجا هم کلاس ترجمه دارید؟» جواب منفی نیست که می‌دهیم «از سرفصل‌ها و موضوع‌های درسی می‌پرسید و بعد، از کم و بیش واحدهای مربوط با زبان فارسی کلاریه می‌کند: «مسئله ترجمه مربوط به دیدبه فارسی است. درست که می‌فرمایید باید زبانی بدانی. مثل انگلیسی و فرانسه، بلکه زبان دیگر، مثلاً آلمانی ... مترجم آلمانی من نمی‌شناسم.» دریابندری خیلی جاها صحبت و سؤال را به آن کلیدِ و دیاره مترجم‌های زبان آلمانی توضیح می‌دهد. سعی می‌کنیم حرفش را قطع نکنیم و همراهی می‌کنیم. «مترجم آلمانی، یکی، دو، سه تا خوب داریم. یکی پسر آقای بهزاد. دکتر بهزاد را می‌شناختید؟ بهزاد خیلی هم عمرش کرد. ۹۳ سالش بود که فوت شد. یک پسر دارد که چارتا کتاب خوب ترجمه کرده. در انتشارات موج‌نوری خوب‌زاری. چاپ کرده. او مترجم خوبی بود در آلمانی.» استاد به فرامرز بهزاد اشاره می‌کند که کتاب‌هایی از کافکا و برشت را ترجمه کرده اما اسمی از این کتاب‌ها نمی‌برد. نام چند مترجم آلمانی مطرح را یاد می‌دیم. نمی‌شناسد یا فراموش کرده. بلافاصله خودش صحبت را برمی‌گرداند به راه و روش مترجم شدن: «به‌مرحل ترجمه کاری است که در عمل باید بسیم چه همین‌طور بود و آقای

روایتی از دیدار و گفت‌وگو با نجف دریابندری درباره ترجمه

دانشنامه یک شاهی ارزش ندارد

عماد پورشهریاری

نجفی و قاضی هم. نه درس خواندیم نه درس دادیم». پرسیدیم که خودش علاقه‌ای نداشته برای تدریس یا از او دعوتی نشده. پاسخ می‌دهد که «چرا. چقد وقتم و مدت کوتاهی در دانشگاه درس هم داده‌ام؛ اجرا گفتنش. طولانی‌تر از حالت عادی است! ولی به این نتیجه رسیدیم که وقتم را نباید صرف دانش‌نوش و تا حیّ دوست...» مثل خیلی از جمله‌های دیگر، دریابندری این حرفش را هم ناتمام می‌گذارد. به‌جایش از ما سؤال می‌رسد «اگر مدرسه ترجمه هست در تهران؟» مدیرمسئول ترجمان توضیح می‌دهد که دانشگاه علامه طباطبایی همان مدرسه عالی ترجمه بیش از انقلاب است که زبان‌های مختلفی در آن آموزش داده می‌شود. پرسیدیم که «وقت است که من هم درآمده؟ آدمی که ...اصولاً هم درآمده؟» جواب منفی نفسه‌نوشه می‌دهیم و اسم چند نفر مترجم علامه‌خوانده را می‌بریم که نمی‌شناسد.

مسئله ترجمه زبان فارسی است

بحث را می‌گشاند به دانشگاه خودمان. دانشگاه برجیند. این کار را دربار به یک ساعت گفت‌وگو انجام می‌دهد. حواسش هست که بیش از هر چیز مخاطبش دانشجو است و از اهمال دانشگاه: «اینجا هم کلاس ترجمه دارید؟» جواب منفی نیست که می‌دهیم «از سرفصل‌ها و موضوع‌های درسی می‌پرسید و بعد، از کم و بیش واحدهای مربوط با زبان فارسی کلاریه می‌کند: «مسئله ترجمه مربوط به دیدبه فارسی است. درست که می‌فرمایید باید زبانی بدانی. مثل انگلیسی و فرانسه، بلکه زبان دیگر، مثلاً آلمانی ... مترجم آلمانی من نمی‌شناسم.» دریابندری خیلی جاها صحبت و سؤال را به آن کلیدِ و دیاره مترجم‌های زبان آلمانی توضیح می‌دهد. سعی می‌کنیم حرفش را قطع نکنیم و همراهی می‌کنیم. «مترجم آلمانی، یکی، دو، سه تا خوب داریم. یکی پسر آقای بهزاد. دکتر بهزاد را می‌شناختید؟ بهزاد خیلی هم عمرش کرد. ۹۳ سالش بود که فوت شد. یک پسر دارد که چارتا کتاب خوب ترجمه کرده. در انتشارات موج‌نوری خوب‌زاری. چاپ کرده. او مترجم خوبی بود در آلمانی.» استاد به فرامرز بهزاد اشاره می‌کند که کتاب‌هایی از کافکا و برشت را ترجمه کرده اما اسمی از این کتاب‌ها نمی‌برد. نام چند مترجم آلمانی مطرح را یاد می‌دیم. نمی‌شناسد یا فراموش کرده. بلافاصله خودش صحبت را برمی‌گرداند به راه و روش مترجم شدن: «به‌مرحل ترجمه کاری است که در عمل باید بسیم چه همین‌طور بود و آقای

عکس: کاوه بهدادنیا

گفت‌وگو با منوچهر انور
درباره کار و کردارِ نجف دریابندری

با خودش یکی بود

شیما بهره‌مند

منوچهر انور، از چهره‌های شاخص فرانکلین در دهه‌ی هفتمِ ایران است. او ادیبوری، شاید نخستین دروازه ورود نجف دریابندری به صحنه کار حرفه‌ای است. او ویراستاری را به قول منوچهر انور و همنسلانش موسسه انتشارات فرانکلین آغاز شد و به مدت ۱۷ سال. تا میانه‌های دهه پنجاه ادامه داشت. ویراستاری با آثار دریابندری مشابه و به‌صورت زنده است به ترجمه‌ی او می‌زند. مواد و مصالحی که نجف برای ساختن زبان و سبک و شخصیت‌ها

آقای انور کوبا شما نجف دریابندری را از طریق همایون صنعتی‌زاده شناخته‌اید و اولین چاپ‌ها شما با ایشان در انتشارات فرانکلین بوده که ایشان به‌عنوان ویراستارِ شما همکاری کرده است. ازاین دوران بگویید.

پیش از آمدن زنده‌یاد نجف دریابندری به موسسه انتشارات فرانکلین، این زنده‌یاد همایون صنعتی شناختی از او داشت. نه من. دکتر عبدالرحیم احمدی بود که به ما از نجف آشنا کرد و من دستش را توی دست صنعتی گذاشتم. دکتر احمدی در فرانکلین مسئول رتق و فتق امور مربوط به تاسیس دانشگاه آزاد (یکی از پروژه‌های اساسی همایون صنعتی) بود. که یک روز آمد به اتاق من که «شنیده‌ام باز داری دنبال ادیتور می‌گردی.» درست می‌گفت. همایون صنعتی کار حساس «ادیتوریایی» را به عهده من گذاشته بود. چند ماه پیش از آن، دکتر فتاح‌الله مجتبایی را به همین عنوان، دعوت به همکاری کرده بود. بله. نجف دریابندری به‌عنوان سومین «ادیتور» وارد موسسه انتشارات فرانکلین شد - واژه «ویراستار» هنوز سکه نخورده بود. مثلثی که با پیوستن این دو صاحب‌قلم به فرانکلین شکل گرفت. ثمرات فرهنگی ارزنده‌ای به بار آورد. این را بگویم که جنس آدمی او فقط در یک کلمه، به «تعاملی افکار» می‌گذشت. جنسی از این بابت که تنها دلخور نبود. بلکه از آن استقبال می‌کرد؛ می‌آمد به گفت‌وگوها دل می‌داد. و در مقدام یک مدیر مدرنِ خلاق، نکته‌های به‌درد‌بخوری از توی آنها بیرون می‌کشید و به کار می‌بست - یادش به خیر.

یک بار در سخنرانی‌ات در شب‌های بخارا درباره نجف دریابندری و برخورد اول‌تان با او گفتید و حال خیرتی داشت. اشکار سردوان بود. اما به خودتان سخت اطمینان داشت، منظورتان از اینکه به خودش اطمینان داشت چیست؟

یادم نمی‌آید که صحبت از «حال خیرتی» و «سرگردانی» به خودش نمی‌کشد. اما به یقین می‌دانم که گفته: «حضوری عایف داشت». مجموعی سخت دلنشین، که نظیر آن را نزد هیچکس ندیده‌ام. مجموعی که نشان از صداقت و کرامتِ ذاتی داشت - صداقت و کرامتی خالص. که تا نوز آخر یک بار هم خللی در آن ندیدم.

اطمینان خاطر او به کمال من. برآمده از صداقت همه سویهٔ او بود. می‌دانست که با خودش یکی بود. نه مدعیانه. نه درنتیجه به دیگران می‌اندیشید. او حدیث گوهر می‌کوبید و خاک کفش کهنه‌اش را نمی‌توان داد به سر آن دیگران. وجه تمایز او با بقیه در عنصر «قصد» و مبنای انتخاب او «انر» کار با همان «اصل تغییر» است.

ترجمه برای نجف دریابندری، چنان‌که خودش هم گفته است، کار بود. در بایسخ به سؤال از تعریف ترجمه می‌گوید: «ترجمه ظاهراً همین کاری است که من کاهی می‌کنم» (حریری ۱۳۷۷: ۱۳). به عقیدهٔ او ترجمه همه نیست، عمل است. و اصولاً عمل مقدم بر تعریف است (همان: ۱۴). این کار از یک جهت کاری است روی کار زبان؛ یعنی کسرش دانش در زبان از طریق زبان دیگر (Adorno ۱۹۹۲: ۱۸۸). در واقع مترجم مجموعهٔ کارهای را انجام می‌دهد که همگی در تنگناست تعون عالی «کار مترجم» جمع می‌شوند. این نوشته کوشش است نشانه‌دهد برای اشاره به بعضی جهات و شاخه‌های این کار که شاید کمک شد سکن گفتن به ماسیت درگشدن نجف دریابندری، به قول خودش، تبدیل به نوعی «سخرانی لوس و سانی‌مانتال» نشود (حریری ۱۳۷۷: ۲۶).

ترجمه در کار خود بیش از هر چیز با زبان درگیر می‌شود و زبان هم یکی از مؤلفه‌های اصلی فرهنگ است. بنابراین کار مترجم در عین حال قسمی از کار فرهنگی است، و اگر کار فرهنگی را، بنا به تعریف استرون، «مطابقه زندگی نشانه‌ها با فعالیت زندگی سخت عجین است. از سویی اگر توانایی زبان‌آوری انسان نبود، یعنی انسان‌ها نمی‌توانستند به یاری نظام نشانه‌های قراردادی معناها را در مسار ارتباطی قرار دهند، فرهنگ ساخته نمی‌شد. از سوی دیگر هرگونه دستگاه نشانه‌ها، یعنی هرگونه نظام ارتباط انسانی، در اصل زبانی است (احمدی ۱۳۸۴: ۵۷). بنابراین فعالیت زبانی در ذات خود یک فعالیت اجتماعی بنیادین است. چون امکان می‌دهد تا افرادی که در یک نظام زبانی مشترک‌اند با یکدیگر ارتباط‌های معنی‌دار بیابند (همان: ۵۴). غایت ترجمه نیز در نهایت، به تعبیر بنیامین، تبیین درونی‌ترین رابطهٔ زبان‌ها با یکدیگر است. ترجمه اگرچه نمی‌تواند خود این رابطهٔ پنهان را عیان و مستقر سازد، ولی قادر است از طریق واقعیت بخشیدن به آن رابطه در قالبی جنینی یا فشرده، آن را «نیازمایی» کند. زیرا رابطهٔ مفروض و بسیار عمیق میان زبان‌ها، رابطه‌ای است مبین نوعی هم‌گرایی عجیب و خاص. این رابطهٔ خویشاوندی بازچاست، زیرا زبان‌ها از هم بیگانه نیستند، بلکه به صورت پیشینی و فارغ از تمام مناسبات تاریخی، در آن‌چه قصد بیانش را دارند از درون با هم پیوند خورده‌اند (بنیامین ۱۳۸۷: ۷۷). منظور بنیامین از این خویشاوندی فرازتاریخی زبان‌ها عبارت است از این‌که در بطن هر زبانی به مثابهٔ یک کل، قصدی نهفته است که یک زبان منفرد نمی‌تواند به تنهایی به آن دست یابد. بلکه فقط در نتیجهٔ امتزاج قصدهای یکایک زبان‌ها، که مکمل یکدیگرند، قابل دستیابی است (بنیامین ۱۳۸۷: ۷۹). در چنین محیطی ترجمه در حقیقت زبان زبان‌ها است. از آن‌جا که نظام انتقال انسانی متکی به تنهیا یک زبان نیست، بنابراین لازمهٔ کارکرد مناسب این نظام، وجود میانجی‌هایی است که عنصر خویشاوندی زبان‌ها، یعنی قصد درونی آنها، را در هم بکدارند و یکی کنند. مفسر و مترجم در واقع کار این میانجی‌ها را انجام می‌دهند.

از این حیث ترجمه و تفسیر خواهران دوقلوی یکدیگرند. ازآن‌رو به هم شبیه‌اند که تشخیص‌شان از یکدیگر سخت است. در زبان لاتین حتی مترادف یکدیگر به کار رفته‌اند (interpretatio: interpretation; translation). این دو اگرچه غایب از نظر در همه لحظه‌های فعالیت زبانی ما حضور دارند (به قول اوکتاویو پاز، آدم وقتی حرف زدن یاد می‌گیرد، در واقع یاد می‌گیرد ترجمه کند). اما کار مترجم استفادهٔ آگاهانه از این میانجی‌ها است؛ یعنی همراه با قصد و اختیار نسبت به نتیجه و اثر کار. در واقع اگر ترجمه را فراتر از آن عملیات مکانیکی برگردان متن بدانیم، وسیله‌ای می‌شود برای معلوم کردن امر مجهول. به این معنا مترجم در مقام میانجی «شناخت» ظاهر می‌شود و این شناخت را فقط بیش خود که نمی‌دارد، بلکه فروتنانه برای دیگران پیشکش می‌فرستد.

در این‌جا جهت دیگری از کار مترجم آشکار می‌شود و آن ارتباطی است که با مباحث کلان هم دچار شده است. فروانتاق مطالبی که در بایسر کتاب را بار نگرده بستم (البته بس نفرستادم)، در وقتم سراغ کتابی «درباره» اسپینوزا، که محمدحسن لطفی از بایسرس ترجمه کرده بود، لطفی به حکم «اب» از ترجمهٔ فارسی کتاب «اخلاق» تجدید کرده و در ادامه نوشته بود: «از نوشته‌های اسپینوزا کتاب اخلاق که از اصلی او و کتابی سیار عمیق - و در عین حال بسیار موجز و دشوار - و از امهات کتب فلسفی باخزرمین است به فارسی ترجمه شده... ولی کتابی مستقل و جامع دربارهٔ اندیشه‌های فلسفی و اخلاقی و سیاسی اسپینوزا، تاکنون به فارسی ترجمه نشده...» آمد سراغ من و گذشت. یک روز جوانی به اسم «پرویز اسدی‌زاده» آمد سراغ من و پیراستاری با به قول منوچهر انور و همنسلان او ادیبوری، شاید نخستین دروازه ورود نجف دریابندری به صحنه کار حرفه‌ای است. او از خواندن آثار دریابندری و متفکران به جامعهٔ ادبی و علمی و فرهنگی ما فضل تقدم داشت. نمونه‌هایی از آنند همینگوی، برتراند راسل، کازونو ایشی‌گورو، نویسندهٔ *نارمانده روز*.

زبانش خرّک نداشت. در مقاله‌ای با عنوان «دریابندری است و زبانش»، از آن به شرح یاد کردم که در دفتر دوم *کلکشت‌های ادبی و زبانی* بازچاپ شده و در دسترس است.

نجف می‌توان گفت همه‌چیزش را خودش انتخاب می‌کرد و انتخابش کارشناسانه بود. او نمی‌گذاشت، از این در، چیزی به او تحمیل شود. بوشاک و خوراک، حلقهٔ دوستان و همنشینان، معلمان، مصاحبان خانه و کاشانه و لوازم آن، حتی کاغذ و قطع و طرح بونی و درونی آثار چاپی خود را به‌راسه اختیار می‌کرد. فراورده‌های قلمی سرتاپا گزیده و گاه ساخته و پرداختهٔ خود او بود. این فراورده‌ها نمودار ذوق و سلیقهٔ خود او بود.

نجف، خصیصه‌ای و نادره‌ای داشت که نظیرش را پس دشوار می‌توان سراغ گرفت. متعارف این است که اهل قلم یا جزئنگر و دربند مصادیق باشند و یا طبعاً اهل تجرید و انتزاع و متمایل به عقلانی و فلسفی اندیشیدن. اما در نجف این هر دو جمع و همنشین بودند. او هم توجه تام به مصادیق و واقعیات ملموس داشت و هم به امر عقلانی و انتزاعی متمایل بود. در همهٔ مظاهر حیات معنوی خود ازجمله در نقد آثار ضوابط عقلانی را معیار سنجش و اختیار می‌ساخت.

باری، با درگذشت نجف دریابندری، جامعهٔ فکری و ذوقی، چهره‌ای شاخص و چه بسا جانشین‌ناپذیر را از دست داد. آثار بازمانده از او تنها پاره‌ای از خصایص برجسته‌اش را نشان می‌دهند نه همهٔ آنها را.

عکس: امیر جدیدی

ویرایش یک شاهی ارزش ندارد

هیچی در جبینش نبنید ولی مترجم خوبی درمیاید». سؤال می‌کنیم که مترجم خوب از نظرش چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد. برای پاسخ می‌دهد که «چرا. چقد وقتم و مدت کوتاهی در دانشگاه درس هم داده‌ام؛ اجرا گفتنش. طولانی‌تر از حالت عادی است! ولی به این نتیجه رسیدیم که وقتم را نباید صرف دانش‌نوش و تا حیّ دوست...» مثل خیلی از جمله‌های دیگر، دریابندری این حرفش را هم ناتمام می‌گذارد. به‌جایش از ما سؤال می‌رسد «اگر مدرسه ترجمه هست در تهران؟» مدیرمسئول ترجمان توضیح می‌دهد که دانشگاه علامه طباطبایی همان مدرسه عالی ترجمه بیش از انقلاب است که زبان‌های مختلفی در آن آموزش داده می‌شود. پرسیدیم که «وقت است که من هم درآمده؟ آدمی که ...اصولاً هم درآمده؟» جواب منفی نفسه‌نوشه می‌دهیم و اسم چند نفر مترجم علامه‌خوانده را می‌بریم که نمی‌شناسد.

مسئله ترجمه زبان فارسی است

بحث را می‌گشاند به دانشگاه خودمان. دانشگاه برجیند. این کار را دربار به یک ساعت گفت‌وگو انجام می‌دهد. حواسش هست که بیش از هر چیز مخاطبش دانشجو است و از اهمال دانشگاه: «اینجا هم کلاس ترجمه دارید؟» جواب منفی نیست که می‌دهیم «از سرفصل‌ها و موضوع‌های درسی می‌پرسید و بعد، از کم و بیش واحدهای مربوط با زبان فارسی کلاریه می‌کند: «مسئله ترجمه مربوط به دیدبه فارسی است. درست که می‌فرمایید باید زبانی بدانی. مثل انگلیسی و فرانسه، بلکه زبان دیگر، مثلاً آلمانی ... مترجم آلمانی من نمی‌شناسم.» دریابندری خیلی جاها صحبت و سؤال را به آن کلیدِ و دیاره مترجم‌های زبان آلمانی توضیح می‌دهد. سعی می‌کنیم حرفش را قطع نکنیم و همراهی می‌کنیم. «مترجم آلمانی، یکی، دو، سه تا خوب داریم. یکی پسر آقای بهزاد. دکتر بهزاد را می‌شناختید؟ بهزاد خیلی هم عمرش کرد. ۹۳ سالش بود که فوت شد. یک پسر دارد که چارتا کتاب خوب ترجمه کرده. در انتشارات موج‌نوری خوب‌زاری. چاپ کرده. او مترجم خوبی بود در آلمانی.» استاد به فرامرز بهزاد اشاره می‌کند که کتاب‌هایی از کافکا و برشت را ترجمه کرده اما اسمی از این کتاب‌ها نمی‌برد. نام چند مترجم آلمانی مطرح را یاد می‌دیم. نمی‌شناسد یا فراموش کرده. بلافاصله خودش صحبت را برمی‌گرداند به راه و روش مترجم شدن: «به‌مرحل ترجمه کاری است که در عمل باید بسیم چه همین‌طور بود و آقای

روایتی از دیدار و گفت‌وگو با نجف دریابندری درباره ترجمه

دانشنامه یک شاهی ارزش ندارد

عماد پورشهریاری

نجفی و قاضی هم. نه درس خواندیم نه درس دادیم». پرسیدیم که مترجم خوب از نظرش چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد. برای پاسخ می‌دهد که «چرا. چقد وقتم و مدت کوتاهی در دانشگاه درس هم داده‌ام؛ اجرا گفتنش. طولانی‌تر از حالت عادی است! ولی به این نتیجه رسیدیم که وقتم را نباید صرف دانش‌نوش و تا حیّ دوست...» مثل خیلی از جمله‌های دیگر، دریابندری این حرفش را هم ناتمام می‌گذارد. به‌جایش از ما سؤال می‌رسد «اگر مدرسه ترجمه هست در تهران؟» مدیرمسئول ترجمان توضیح می‌دهد که دانشگاه علامه طباطبایی همان مدرسه عالی ترجمه بیش از انقلاب است که زبان‌های مختلفی در آن آموزش داده می‌شود. پرسیدیم که «وقت است که من هم درآمده؟ آدمی که ...اصولاً هم درآمده؟» جواب منفی نفسه‌نوشه می‌دهیم و اسم چند نفر مترجم علامه‌خوانده را می‌بریم که نمی‌شناسد.

مسئله ترجمه زبان فارسی است

بحث را می‌گشاند به دانشگاه خودمان. دانشگاه برجیند. این کار را دربار به یک ساعت گفت‌وگو انجام می‌دهد. حواسش هست که بیش از هر چیز مخاطبش دانشجو است و از اهمال دانشگاه: «اینجا هم کلاس ترجمه دارید؟» جواب منفی نیست که می‌دهیم «از سرفصل‌ها و موضوع‌های درسی می‌پرسید و بعد، از کم و بیش واحدهای مربوط با زبان فارسی کلاریه می‌کند: «مسئله ترجمه مربوط به دیدبه فارسی است. درست که می‌فرمایید باید ز